

عنوان مقالات

۱. چیستی فرهنگ و چگونگی تغییرات آن (پیش‌نیاز مهندسی فرهنگی)

۲. نقش دین در مهندسی فرهنگی کشور

عنوان مقاله:

نقش دین در مهندسی فرهنگی کشور

نویسنده:

حجت الاسلام والمسلمین علیرضا پیروزمند

آذر - ۱۳۸۵

مقدمه

مهندسی فرهنگی کشور، طراحی راهبردی کشور بر محور فرهنگ را هدف گرفته است. دستیابی به این مهم محتاج یافتن پاسخ سؤالاتی بنیادی از این قبیل است: فرهنگ چیست؟ مهندسی کردن فرهنگ به چه معنا و منظور است؟ با تفکر و تلقی سوسیالیستی یا لیبرالیستی از مسأله چه تفاوتی دارد؟ اصول و مبانی مهندسی فرهنگی چیست و چگونه قابل اثبات است؟ روش الگوپردازی و نیز الگوی قابل اتکاء در مهندسی فرهنگی کدام است؟ نقشه مهندسی فرهنگی - که طی آن فعالیت‌های لازم و نیز جایگاه‌ها و نقش‌ها تعریف شده باشد - چیست؟ این نقشه چگونه ضمانت اجرا پیدا می‌کند؟ در این میان یکی از نگرش‌های بنیادی، جهت‌دهنده و تأثیرگذار در مهندسی فرهنگی و واکاوی نقش و کارکرد دین در فرهنگ‌سازی است. بی‌شک اگر در جمهوری اسلامی سخن از این مهم برده می‌شود دغدغه اصلی، چگونگی جریان دین اسلام در عرصه عمل فردی و اجتماعی است، این فارق مهم مهندسی فرهنگی در ایران اسلامی نسبت به سایر سرزمین‌ها می‌باشد. به همین دلیل نادیده گرفتن و یا نشناختن عمق و گستره اثرگذاری دین در فرهنگ، جریان مهندسی فرهنگی را با خطر انحراف روبه‌رو می‌سازد.

مقاله حاضر پاسخی است هرچند اجمالی به پرسش مهم «چیستی نسبت دین و فرهنگ در مهندسی فرهنگی کشور».

سؤالات فرعی مقاله عبارت خواهند بود از: چه نظریات مهمی در ارتباط دین و فرهنگ وجود دارد؟ نظریه برتر در این رابطه کدام است؟ بر اساس نظریه برگزیده، نسبت دین با «توسعه فرهنگی»، «جهانی‌سازی فرهنگی» و «تمدن‌سازی» چیست؟ سطوح اصلی که می‌توان برای فرهنگ کشور بر شمرد کدام است؟ نسبت دین با هر یک از سطوح فرهنگ چیست؟

فرضیه مقاله این است که می‌بایست در مهندسی فرهنگی کشور، به دین محوریت داد و آن را معیار، محتوا و بخش و جهت‌دهنده تمامی فعالیت‌ها و تصمیمات فرهنگی قرار داد. به همین دلیل باید در

مهندسی فرهنگی کشور - با اختلاف درجات و روش - جریان دین را در تمامی سطوح فرهنگ مشاهده نمود. برای این منظور می‌بایست در مهندسی فرهنگی کشور سه سطح فرهنگ، یعنی «فرهنگ عمومی، فرهنگ تخصصی و فرهنگ بنیادی» را از یکدیگر تفکیک نمود و تعامل دین با هر سطح فرهنگ را مشخص ساخت.

بر این اساس ابتدا «نظریه‌پردازی در نسبت دین و فرهنگ» انجام می‌پذیرد. سپس «تأثیرگذاری دین در سطوح فرهنگ» بررسی می‌شود و در نهایت «آثار محوریت دین در فرهنگ‌سازی» مورد کاوش قرار می‌گیرد.

۱- نظریه پردازی در نسبت دین و فرهنگ

۱/۱- دین محصول فرهنگ

یکی از نظریات مطرح در چیستی نسبت دین و فرهنگ، دین را محصول یا مولود فرهنگ جامعه می‌داند. براساس این نظریه، فرهنگ مولود تحولات اجتماعی است. و دین به‌عنوان یکی از نهادهای زیرمجموعه‌ی فرهنگ و ساخته و پرداخته‌ی آن است. بشر برای زندگی بهتر و آرامش‌بخش‌تر خود، و همچنین برای تأمین بخشی از نیازهایش که از طریق دیگر، قابل تأمین نیست، دین را ساخته و به آن پرداخته است. در نتیجه، دین، نقش هدایت‌گری نسبت به فرهنگ ندارد، بلکه در خدمت فرهنگی است، که آن نیز یا تابع امیال مردم و یا تابع اراده‌ی صاحبان قدرت و ثروت است.

مبتنی بر گرایش سوسیالیستی تغییر اجتماعی، تابع مراحل خطی است، که عبارت از، جامعه‌ی اشتراکی اولیه، برده‌داری، فئودالی، سرمایه‌داری (بورژوازی) سوسیالیست و در نهایت جامعه‌ی بدون طبقه یا کمونیست می‌باشد. سیر جوامع در مراحل فوق‌الذکر به صورت جبری و تابع توسعه تکنولوژی و تحول در روابط تولید، اتفاق می‌افتد. طبیعی است که بنا به این نگرش، فرهنگ جامعه تحت تسخیر روابط اجتماعی تحول یافته، دچار تغییر و دگرگونی می‌شود و در این میان نه تنها دین نقش تعیین‌کننده‌ای ندارد، بلکه خود، محصول تحول این روابط محسوب می‌شود.

«آگ برن و نیم‌کف» معتقد هستند: «آنچه از مطالعه همه‌ی دین‌ها برمی‌آید، این است که اولاً دین یکی از سازمان‌های اجتماعی کهن است و ثانیاً مفاهیم و مقولات و مراسم هر دین به مقتضیات جامعه‌ای که زادگاه آن است، بستگی دارد.»^۱

اگر به تکررگرایی فرد محور در تحولات و در چگونگی پیدایش تغییرات فرهنگ اعتقاد داشته باشیم نیز، دین نقش تعیین‌کننده‌ای در چیستی و چگونگی فرهنگ نخواهد داشت. اگر قایل باشیم که

۱. آگ برن و نیم‌کف، زمینه جامعه‌شناسی، اقتباس از ا.ح. آریان‌پور، ص ۴۳۰.

دین دست‌ساز بشر است، رسیدن به این نتیجه قطعی است و اگر قایل به دین توحیدی بوده ولی عملکرد اجتماعی را از آن سلب نماییم (باتوجه به این که فرهنگ مقوله‌ای اجتماعی است) تأثیر دین را در ایجاد فرهنگ، بسیار کم‌رنگ کرده‌ایم.

دین و خدا، در حقیقت همان تجلی نیازهای جامعه است. این رویکرد محصول نظریه جامعه‌زایی «امیل دورکیم» می‌باشد. نظریه‌ی امیل دورکیم درباره دین و توت‌پرستی سنگ بنای جامعه‌شناسی معرفت اوست.^۱

شاید این تفکر در کنار تفکرات دیگری که ادیان را با ریشه‌ی توحیدی می‌پذیرفتند، اما قلمرو آن را در عرصه‌ی اجتماعی محدود می‌نمودند، مبدأ این اندیشه شد که دین به یک نهاد اجتماعی محدود گردد.

نهادها یکی از عناصر تشکیل‌دهنده‌ی جامعه به شمار می‌روند و دارای ویژگی‌های خاص خود هستند که عبارتند از: ۱- به اراده‌ی افراد متکی نیستند. ۲- حاکم بر رفتارهای انسان‌اند. ۳- دائمی و عمومی‌اند، یعنی در تمام جوامع و همیشه وجود دارند ۴- متحول و پویا هستند، یعنی متناسب با توسعه جامعه‌ی بشری دگرگونی را می‌پذیرند، ۵- تأمین‌کننده‌ی نیازهای افراد هستند. اصولاً طبیعت انسان به نیاز اجتماعی نهاد را پدید آورده‌اند، به‌طور مثال [بنا به یکی از نگرش‌ها] طبیعت انسان نهاد خانواده را به وجود آورده و نیاز انسان به امنیت اجتماعی نهاد حکومت را خلق کرده است.^۲

طبیعی است که با این توضیح در مورد نهاد، پذیرش دین به‌عنوان یک نهاد اجتماعی تنها با تفکر الحادی همچون جامعه‌شناسی دورکیم سازگاری دارد.

به این ترتیب فرهنگ، ریشه‌ای جز در عمل انسان نخواهد داشت، و نیازی به دین در شکل‌گیری فرهنگ نخواهد بود.

اگر نظری به تئوری‌های مربوط به تاریخ تحولات اجتماعی، توسط برخی اندیشمندان غربی بیندازیم نیز عدم دخالت دین در تحولات فرهنگی و اجتماعی به شکل محسوسی مشاهده می‌شود.

۱. ر.ک: ریمون آرون، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، ص ۳۸۶-۳۷۵، همچنین: لیوایس،

کوزر، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محمد محسن ثلاثی، ص ۲۰۰.

۲. پژوهشکده تحقیقات اسلامی، *مردم‌شناسی فرهنگی*، سال ۸۲، ص ۱۰۹-۱۰۷.

«آگوست کنت» مراحل سه‌گانه‌ای را در این رابطه مطرح می‌کند. سیر تکاملی تفکر بشر را، از مرحله‌ی زبانی به مرحله‌ی متافیزیکی (مابعدالطبیعی) و در نهایت به مرحله‌ی اثباتی مورد بررسی قرار می‌دهد.^۱

برخی اندیشمندان نیز از زاویه‌ی دیگری فرهنگ را مورد تحلیل قرار داده‌اند، که گواه دیگری بر تفکیک دین از فرهنگ در نظر آن‌هاست. «هافستد» چهار بعد ارزشی را معرفی می‌کند، که براساس آن می‌توان تفاوت فرهنگی کشورها و ملت‌ها را با یکدیگر مقایسه نمود. و یا آن‌ها را مورد شناسایی قرار داد. این چهار بُعد عبارتند از:

۱- فاصله قدرت

۲- پرهیز از ناشناخته‌ها

۳- فردگرایی، جمع‌گرایی

۴- مردانگی - زنانگی^۲

آن‌چه از نقطه نظر بحث حاضر مورد توجه است، این‌که در نظریه هافستد - همانند عمده‌ی نظریه‌پردازان غربی -، نقش و جایگاهی برای دین در پیدایش، تغییرات و ارزیابی وضعیت فرهنگ به چشم نمی‌خورد. حداقل با نگاهی خوش‌بینانه می‌توان گفت که او از این مسأله با بی‌تفاوتی عبور نموده است.

۱/۲- دین از عوامل فرهنگ‌ساز

رویکرد دوم به تعامل دین و فرهنگ، این است که این دو در عرض یکدیگر بوده، و با یکدیگر تعامل دارند. به این معنا که دین در فرهنگ‌سازی، و فرهنگ، در دین تأثیرگذارده است؛ و یا حداقل در شناخت از دین موثر می‌باشد. براساس این نظر، فرهنگ از اجزای مختلفی تشکیل شده است، که دین یکی از آن اجزا می‌باشد. آداب، رسوم، رفتارها، نهادها، ارزش‌ها، هنر، خط، زبان و عواملی از این دست بر روی هم، فرهنگ هر کشور را رقم می‌زنند.

۱. منصور وثوقی؛ علی اکبر نیک‌خلق، مبانی جامعه‌شناسی، ص ۲۴۸.

۲. مسعود موحدی، گزارش تعیین ویژگی‌های فرهنگ ملی - اسلامی، فصل ۳، ص ۷۴.

نکته مهم این است که باید دید خاستگاه چنین نظریه‌ای در تعامل دین و فرهنگ، کدام نگرش دین‌شناسی و فرهنگ‌شناسی است؟ نظریه‌پردازانی از این قبیل نمی‌توانند برای دین، عرصه‌ای فراتر از محدوده‌ی اخروی و فردی قایل باشند.

آخرت‌گرایی فردی به این نکته توجه دارد که هدف از بعثت و رسالت انبیا، دعوت به آخرت و تربیت و تهذیب نفوس برای آمادگی ورود به جهان آخرت و رسیدن به بهشت موعود می‌باشد. این طرز تفکر را می‌توان از اندیشه‌های قدما تا تفکرات بعضی روشنفکران معاصر، پی گرفت. «فخر رازی» از جمله افرادی است که در این دسته جای می‌گیرد.^۱

این تفکر را برخی روشنفکران معاصر نیز دنبال کردند. از جمله، مرحوم «بازرگان».^۲ «عبدالکریم سروش» نیز با این فرض که دین برای بشر آمده است و باید پاسخگوی انتظاراتی از بشر باشد - که خود پاسخگوی آن نیست - در پاسخ به فلسفه‌ی نزول دین، آن را به تأمین سعادت اخروی محدود می‌کند.^۳

این تفکر به شکل مشابهی در عالم مسیحیت نیز ریشه داشته و مورد قبول واقع می‌شود. از جمله «پروفسور کلاوال» که شخصی کاتولیک می‌باشد، معتقد است «درواقع مذهب از یک نگرانی بسیار عمیق حکایت می‌کند. در همه جای دنیا تا آنجا که من بررسی کرده‌ام - دیده‌ام که مذهب، برخاسته از این نبود آرامش عمیقی است که انسان در دنیا آن را احساس می‌کند و در واقع مذهب، پاسخی برای این ناآرامی درونی انسان می‌باشد».^۴

به هر صورت چه نگرش معنویت‌گرایی مسیحی و چه تفکر تکامل‌یافته‌ی آن به صورتی که در عالم اسلام مطرح شده است، حتماً بخشی از غایت و رسالت دین را مورد توجه قرار داده است؛ اما این که تمام غایت دین در این امر محدود شود، امر قابل تأملی است.

در حوزه فرهنگ‌شناسی، اگر به تکثرگرایی فردی قایل باشیم، - یعنی افراد با خواست متنوع خود فرهنگ را می‌آفرینند - به انضمام مبنای دین‌شناسی طرح شده، حداکثر تأثیری که برای دین در

۱. فخر رازی، التفسیر الکبیر، مفاتیح الغیب، ج ۱۷، ص ۹۳.

۲. مهدی بازرگان، آخرت و هدف بعثت انبیا، ص ۳۷.

۳. عبدالکریم سروش، مدارا با مدیریت، ص ۲۰۰.

۴. محمود اصغری، اندیشه حوزه، دین، توسعه، عدالت، سال هفتم، شماره دوم، ص ۳۶ و ۳۸.

فرهنگ‌سازی می‌توان قایل شد، این است که «دین با ایجاد اعتقادات و باورهای خاصی در حوزه زندگی معنوی و خصوصی بشر، می‌تواند مقاومت‌هایی را در او برای وارد شدن به جامعه ایجاد نماید»؛ و یا به‌طور نسبی در شکل‌گیری تمایلات و رفتار فرد تأثیرگذار باشد.

وقتی دین در عرض عوامل دیگری همچون هنر، ادبیات، علم، فلسفه، زبان، تاریخ تمدن، قواعد زناشویی، روابط اقتصادی، هنر، آداب و رسوم، اطلاعات، شرایط مادی و امثال آن قرار گرفت، اشرافی برای آن (دین) نسبت به سایر عوامل، پذیرفته نشده، و بقیه عوامل به محوریت دین تعریف نشده‌اند این نظریه تنها در بین اندیشمندان غربی مطرح نیست، بلکه یکی از نظریات مهم و مطرح بین متفکرین اسلامی نیز هست. در ریشه‌یابی چنین نظریه‌ای می‌توان به دو امر توجه نمود. اول: نگاه ناقص به تأثیر دین در حیات بشری؛ دوم: عدم ژرف‌نگری کافی در تحلیل فرهنگ.

در صورتی می‌توان چنین محدودیتی را برای دین در عرصه فرهنگ پذیرفت، که دین را در مسند سرپرستی جامع تکامل بشر در تمامی شئون ندانیم.

مسأله دیگر این‌که، هرچند به نظر این افراد، می‌توان چنین استنباط نمود که فرهنگ، مجموعه‌ای از آداب، سنن، رفتارها، نمادها، اندیشه‌ها، جهان‌بینی‌ها، ارزش‌ها و امثال آن می‌باشد، اما این‌که مجموعه‌ی آداب و سنن و ارزش‌ها چگونه پدید آمده‌اند، مورد تحلیل جدی قرار نگرفته است.

۱/۳- دین منشأ فرهنگ‌سازی

لازمه منطقی و اجتناب‌ناپذیر پذیرش نظریه متقن‌تر در دین‌شناسی و فرهنگ‌شناسی، پذیرفتن ارتباط دیگری در خصوص دین و فرهنگ می‌باشد. لازم به ذکر است که این نظریه‌ها با استناد به مبانی مورد بررسی، کاملاً مستدل و مستند خواهند بود.

در این نظریه دین، ابزار سرپرستی بشر در همه شئون فردی، اجتماعی و تاریخی است و لازمه چنین سرپرستی این است که آموزه‌های خود را نسبت به شکل‌دهی باورها، ارزش‌ها و رفتار بشر، در معرض استفاده پیروان ادیان الهی (به ویژه اسلام) قرار داده و به این ترتیب راه سعادت و کمال را فراروی مؤمنین قرار دهد.

از سوی دیگر فرهنگ، مجموعه پذیرش‌های هنجاریافته، در بخش‌های اخلاقی، ارزشی و اعتقادی است. به این ترتیب مشاهده می‌شود که بین عرصه دین و فرهنگ قرابت و نزدیکی تنگاتنگی وجود

دارد. نظام پذیرش‌های اجتماعی رو به تکامل بوده و در تکامل آن (توقع) فرد و جامعه در محور تبعیت و تولی نسبت به اولیاء الهی و نظام ولایت الهی، امری لازم و مبدأ پویش فرهنگ در جامعه می‌گردد. با ذکر سه مؤلفه می‌توان حضور دین را در همه عرصه‌های فرهنگ‌سازی مورد تأیید قرار داد:

اول: تفسیر ثابت از دین نداشتن و محدود نکردن آن بر فهم زمانی خاص.

دوم: اعتقاد به تکامل پدیده فرهنگ و سهیم بودن اراده انسان‌ها در آن.

سوم: تبیین درست و منطقی از ارتباط بین فرهنگ متغیر و دین ثابت، براساس مطالب مطرح شده البته ذکر این نکته لازم است که تأثیر دین در بخش‌های مختلف فرهنگ، یکسان نبوده و در پاره‌ای موارد به حَسَب ظاهر، تأثیر فرهنگ قومی یا ملی جامعه را مورد تأیید قرار می‌دهد، اما در واقع این آداب و رسوم را در الگوی ارزش و رفتاری بالاتری منحل می‌نماید.

به این ترتیب مهندسی فرهنگی جامعه مبتنی بر این تفکر عبارت است از دریافت راه‌های بهره‌گیری از اصول و ارزش‌های اسلامی و تجلی آن‌ها در حیات جامعه اسلامی در زمان و مکان‌های متفاوت و با ابزار و روش‌های مختلف، به عبارت دیگر احیای فرهنگ اسلامی به معنی تکامل مداوم و پیوسته و بدون توقف سیر الی الله می‌باشد و مهندسی فرهنگی طریق وصول به این هدف متعالی است. اسلام ظرفیت این معنا را دارد، اسلام قابلیت حیات و تکامل دارد چون کتاب آسمانی‌اش هست، سنت پیغمبرش هست و این‌ها به صورت زنده‌ای هستند. یعنی دنیا نتوانسته بهتر از آن‌ها بیاورد. خود اسلام زنده است، با تکیه‌گاه و مبنای زنده. پس نقص کار در تفکر مسلمین است. یعنی فکر مسلمین، طرز تلقی مسلمین از اسلام به صورت زنده‌ای نیست.^۱ به دلیل اینکه تعالیم اسلام، نسبت به نحوه برخورد با دیگران، رعایت نظم و انضباط، رعایت حقوق دیگران، داد و ستد، آداب و معاشرت ازدواج و طلاق، هم‌نوع‌گرایی، سیاست، حکومت، مدیریت، تدبیر منزل، نظافت، بهداشت، تمدن و صنعت و... مطالب جدیدی را در خود گنجانیده است. اسلام در تمام زمینه‌های حدود، دیات، قصاص، تعزیرات، شهادت، وصیت، ارث، قرض، دین، تعاون، احسان، اتفاق و تمامی احکام و مسائل امور زندگی و شیوه و برخوردهای اجتماعی، دستورات آسمانی خاص خود را داراست. بنابراین، پذیرفتن اسلام، چاره‌ای جز نقض نسبی فرهنگ پیشین و التزام به دستورات اسلام نمی‌باشد.

۱. مرتضی مطهری، احیاء تفکر اسلامی، ص ۱۷ و ۱۸، (به نقل از منبع پیشین، ص ۲).

اما نکته‌ای که مانع از پذیرش این نظریه گشته و هم‌عرض بودن دین و فرهنگ را متذکر می‌شود، این است که برخی از عوامل و مظاهر فرهنگی دور از دسترس دین قلمداد می‌شوند. برخی عوامل جغرافیایی، نژادی و یا قومی می‌تواند جزء این مقوله قرار گیرند.

در رفع موانع فوق باید به دو نکته توجه داشت: یکی اینکه، نمی‌توان ادعا کرد که مواردی از این نوع به هیچ‌وجه دین در شکل‌گیری خُلقیات، روحیات، افکار و در نهایت در فرهنگ جامعه تأثیرگذار نیست، هم‌چنین اثربخشی آن‌ها را در سعادت و کمال انسان نادیده گرفت. دوّم این‌که، تأثیرگذاری دین، همواره به معنی تغییر در فرهنگ گذشته و یا تأسیس امر جدیدی نیست، بلکه در این جا به خدمت گرفتن فرهنگ گذشته مورد توجه است.

در هر صورت فرهنگ، محصول اراده و تعامل انسان‌ها با یکدیگر است و اسلام با تعالیم حیات‌بخش خود در ابعاد مختلف زندگی مادی و معنوی و از طریق پرورش انسان کمال‌خواه می‌تواند در مراتب مختلف فرهنگ‌سازی، تصرف نماید.

۲- تأثیرگذاری دین در سطوح فرهنگ

به پستوانه‌ی نظریه برگزیده در نسبت دین و فرهنگ، امکان آن فراهم آمده است که چگونگی تأثیرگذاری دین در مهندسی فرهنگی کشور به شکلی صریح‌تر و ملموس‌تر بیان شود. برای این منظور لازم است تا سطوح فرهنگ از یکدیگر متمایز شود تا بستر مهندسی شناخته شود.

تقسیم‌بندی پیشنهادی، تفکیک سطوح یا انواع فرهنگ به سه بخش زیر است:

۱- فرهنگ عمومی ۲- فرهنگ تخصصی ۳- فرهنگ بنیادی.

قبل از بیان ارتباط بین سه سطح فرهنگی یاد شده، لازم است نسبت به هر یک از آن‌ها توضیحات لازم ارایه شود.

۲/۱- فرهنگ عمومی

الف) تعریف فرهنگ عمومی

فرهنگ عمومی در ادبیات جامعه‌شناسی و فرهنگ‌شناسی می‌تواند از معانی مختلفی برخوردار باشد. گاهی فرهنگ عمومی در مقابل خرده فرهنگ استعمال می‌شود. فرهنگ عمومی به معنای فرهنگی است که آحاد جامعه آن را پذیرفته‌اند. خرده فرهنگ به معنای ارتکازات پذیرفته شده‌ای است که محدود به قشر خاص گروه یا قوم و اقلیت مذهبی خاصی می‌شود.

برخی دیگر نیز فرهنگ عمومی را در مقابل فرهنگ رسمی معنا کرده‌اند. فرهنگ رسمی را فرهنگی تعریف نموده‌اند که نظام حاکمیت و دولت، با استفاده از اجبار فیزیکی از آن حمایت می‌کند و در صورت عدم پایبندی به آن، مجازات‌هایی را در نظر می‌گیرد، اما فرهنگ عمومی فرهنگی است که به صورت درونی، خودجوش و بدون اعمال حاکمیت قانونی شکل گرفته و استمرار می‌یابد.

اما اصطلاح موردنظر در مجموعه حاضر، نه فرهنگ عمومی در مقابل خرده فرهنگ و نه فرهنگ عمومی در مقابل فرهنگ رسمی است. این اصطلاح، در مقابل فرهنگ تخصصی به کار می‌رود. فرهنگ عمومی به معنای مجموعه نیازهای فرهنگی است که عموم آحاد جامعه با آن روبه رو بوده و مبتلا به آن می‌باشند. فرهنگ عمومی عرصه‌ای از فرهنگ است که تولیدکننده و نیز مصرف‌کننده آن، عموم آحاد جامعه هستند و این صرف‌نظر از وابستگی آن‌ها به طبقه اجتماعی خاصی و یا سطح تحصیلات و یا حرفه آن‌ها است. آداب و معاشرت، مراعات حقوق دیگران، نظم، وجدان کاری، انضباط اجتماعی و مسایلی از این قبیل، در این مجموعه می‌گنجد.

ب) تأثیر معارف اسلامی در فرهنگ عمومی

مروری بر عناوین روایات وارد شده در این موارد، تأثیر و تعیین‌کنندگی بی‌بدیل معارف اسلامی بر عرصه‌ی فرهنگ عمومی را قطعی می‌سازد. این معارف چه به صورت غیرمستقیم از طریق تقویت ایمان، تقوا و یقین بر فرد و چه به صورت مستقیم از طریق تعیین رویه معاشرت و برخورد با دیگران یا مسایل و حوادث پیرامون زندگی، توان ساختن فرهنگ عمومی جامع و نورانی را فراهم نموده است.

۲/۲- فرهنگ تخصصی

الف) تعریف فرهنگ تخصصی

پس از فرهنگ عمومی، سطح دوم فرهنگ را، فرهنگ تخصصی جامعه تشکیل می‌دهد. فرهنگ تخصصی عبارت است از آن دسته ارتکازات و پذیرش‌های اجتماعی که تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان آن، افراد محدودی از جامعه هستند، که دارای سطح تحصیلات و سواد بالاتری می‌باشند. اطلاعات تخصصی اطلاعاتی است که هم افراد کمتری به آن محتاجند و هم افراد محدودتری به آن امکان دسترسی دارند.

مجموعه‌ی اطلاعات تخصصی بر روی هم، فرهنگ تخصصی جامعه را تشکیل می‌دهد و در مجموع امکان پاسخ‌گویی به مشکلات و معضلات و ناهنجاری‌های پیچیده‌تر جامعه را امکان‌پذیر می‌سازد. توجه

به ارتباط بین علم و فرهنگ در جامعه و تأثیرگذاری علوم تخصصی، در شکل‌دهی به لایه‌ی مهمی از فرهنگ نمایان می‌شود. علم، فرهنگ‌ساز است، زیرا ارتکاز می‌آفریند و معیار ارزش‌گذاری و تعیین هنجار و ناهنجار در جامعه قرار می‌گیرد.

ب) تأثیر دین در فرهنگ تخصصی

از آن‌جا که بررسی ارتباط بین دین با تک‌تک این علوم بحثی گسترده و خارج از حوصله‌ی این نوشتار است، مانند برخی دیگر از صاحب‌نظران، بدون وارد شدن به عرصه خاصی از علم، ارتباط بین دین و علم را یک‌جا مورد توجه قرار داده و به اجمال این ارتباط را تجلیل می‌کنیم.

در ارتباط بین علم و دین سخن، فراوان گفته شده و می‌توان مجموعه‌ی توجه‌های انجام پذیرفته را در سه گرایش خلاصه نمود: اول؛ گرایشی که قایل به جدایی ارتباط بین علم و دین است و با پیشنهادهاى مختلف سعی در حفظ این جدایی دارد. دوم؛ گرایشی که قایل به تعارض بین علم و دین می‌باشد و سوم؛ گرایشی که قایل به ارتباط تکاملی بین علم و دین می‌باشد.

اگر فرض جدایی بین علم و دین را بپذیریم، به‌طور طبیعی باید پرونده این بحث که فرهنگ تخصصی، تأثیرپذیر از فرهنگ دینی است و یا برعکس، بسته می‌شود و در صورت تعارض باید به گونه دیگری اعلام بن بست نمود و آن این که جمع بین فرهنگ دینی و فرهنگ علمی، فرهنگ‌ساز نیست، بلکه فرهنگ‌سوز است. چه بسا که این موضوع مبدأ ایجاد کشاکش بین فرهنگ‌سازان جامعه شود. بالاخره نیز اگر بتوان تعامل مثبت بین علم و دین را پذیرفت، آن‌گاه می‌توان سخن از فرهنگ تخصصی دین‌پذیر و نه دین‌گریز به میان آورد.

رویکردی که در تعامل بین علم و دین قابل دفاع است، تعامل مثبت بین علم و دین است که خود به چند شکل و در چند سطح قابل ارایه و بررسی است. دسته‌ای معتقدند که تأثیر دین در علم، از طریق ترغیب به علم‌اندوزی و توصیه بر کسب و نشر علم به وجود می‌آید. اسلام برای فراگیرنده علم، هیچ‌گونه محدودیت زمانی و مکانی قایل نیست و انسان مسلمان باید از گهواره تا گور در طلب علم و کسب دانش باشد. اسلام حکمت و دانش را گم‌شده مؤمن، کسب دانش را فریضه، مجلس علمی را بهترین عبادت و مداد دانشمندان را برتر از خون شهدا می‌داند.

شکل عمیق‌تر ارتباط بین علم و دین را می‌توان، در تأثیر مفهومی متقابل، بین علم و به ویژه الهیات با دین جستجو نمود؛ اما برخی در ارتباط مفهومی بین علم و دین آن‌ها را هم‌سنگ با یکدیگر قرار داده،

و همانند تأثیر و تأثر سایر علوم بر یکدیگر، تأثیر و تأثر الهیات، بر علم جدید را نیز مورد پذیرش قرار داده‌اند.

طبیعی است که براساس این دیدگاه، ارتباط بین علم و دین ارتباطی تنگاتنگ‌تر و علمی‌تر خواهد بود؛ اما نکته قابل تأمل در این اندیشه، مشابه قرار دادن تأثیر و تأثر علم و دین با تأثیر و تأثر رشته‌های مختلف علمی بر یکدیگر می‌باشد.

در نظریه متکامل‌تر در ارتباط دین و علم تأثیرگذاری دین بر علم را حداقل از دو زاویه می‌توان مورد توجه قرار داد؛ ۱- از زاویه جامعه‌شناسی علم ۲- از زاویه روش‌شناسی علم.

از زاویه جامعه‌شناسی علم دین از طریق تصرف در اهداف، انگیزه‌ها و مقاصد که عالمان دینی در پژوهش‌های خود دنبال می‌نمایند، می‌تواند در تعیین سرنوشت علم اثر بگذارد.

تولید علم از انگیزه‌ها و نیازهایی پیروی می‌کند که اگر آن‌ها را با یکدیگر پیوند بزنیم، نظام انگیزه‌ها و نیازمندی‌ها مقابل ما قرار خواهند گرفت و با نگرشی جامعه‌شناسانه، می‌توانیم نظام نیازمندی‌های اجتماعی، که در جهت تحقق آرمان‌ها و اهداف اسلامی هستند را مؤد علم دینی بدانیم.

از منظر روش‌شناسی علم: با توجه به این نکته که معادلات علمی براساس فرضیه‌ها پدید می‌آیند و فرضیه‌ها دارای اصول موضوعه‌ای هستند که در خود آن فرضیه ثابت نمی‌شوند، می‌توان با پی‌گیری طبقه‌بندی علوم و زنجیره اصول موضوعه به این نتیجه رسید، که اصول موضوعه‌ی مرجع و اساسی در علوم، باید مبتنی بر نگرشی که انسان نسبت به هستی خدا و مبدأ و معاد دارد، شکل بگیرد. به این ترتیب با تأثیرگذاری دین در پیش‌فرض‌های نظریه‌های علمی می‌توان انتظار تغییر محتوایی نظریات علمی را داشت. چه بسا که به همین ترتیب، معیار صحت معادلات علمی نیز به تناسب کارآمدی آن‌ها با آرمان‌ها و اهداف تعیین‌شده از جانب دین می‌باشد.^۱

۲/۳- فرهنگ بنیادی

الف) معنای فرهنگ بنیادی

سومین و عمیق‌ترین لایه‌ی فرهنگ، براساس دسته‌بندی پیشنهادی، «فرهنگ بنیادی» است.

۱. تفصیل بیشتر این مطالب در کتاب *رابطه منطقی دین با علوم کاربردی* از همین نویسنده، در رساله اول و سوم آمده است، انتشارات امیرکبیر.

در اصطلاح موردنظر ما «فرهنگ بنیادی» عبارت از مفاهیم و ارتکازاتی است، که نسبت به فرهنگ عمومی و به ویژه فرهنگ تخصصی، از عمق بیشتری برخوردار بوده و پایه و مبنای فرهنگ تخصصی و بنیادی محسوب می‌شود؛ به عبارت دیگر، در پاسخ به این پرسش که فرهنگ تخصصی چگونه بارور شده و جهت تحولات خود را پیدا می‌کند؟ می‌توان به ضرورت فرهنگ بنیادی پی برد. «فرهنگ بنیادی» مجموعه اموری است که امکان تحول و بالندگی در فرهنگ تخصصی جامعه را فراهم می‌نماید.

باتوجه به معیار ارائه شده در تفکیک فرهنگ عمومی از فرهنگ تخصصی، می‌توان مصادیق مهم و بارز فرهنگ بنیادی را به حوزه‌ی فلسفه‌ها و روش‌ها معطوف نمود. در سال‌های اخیر در کنار فلسفه‌ی عام، «فلسفه‌های مضاف» نیز به لحاظ اهمیت‌شان در علوم پایین دستی مورد توجه ویژه قرار گرفتند. لذا با عناوینی همچون فلسفه‌ی اخلاق، فلسفه‌ی فقه، فلسفه‌ی دین، فلسفه‌ی فیزیک، فلسفه‌ی زیست، فلسفه‌ی ریاضیات، فلسفه‌ی هنر، فلسفه‌ی حقوق، فلسفه‌ی تعلیم و تربیت و یا فلسفه‌ی طب و امثال آن روبه‌رو می‌شویم. جدا شدن مجموعه مباحثی تحت این عنوان، از بدنه علوم یاد شده و علوم مشابه آن، به طور دقیق به این دلیل است، که در این قبیل علوم به نظریه‌ها و مفاهیم پایه‌ی علم اشاره می‌شود.

در حوزه روش‌ها نیز مسأله به همین ترتیب است. برای اثبات بنیادی بودن بحث از روش‌ها، توضیح این نکته ضروری است، که تولید علوم، به ویژه در دنیای معاصر، روشمند صورت می‌پذیرد. عصری که در آن علوم به صورت تصادفی، اتفاقی و با تجربه‌های شخصی و ساده به دست می‌آمدند، پشت سر نهاده شده است. به همین دلیل یکی از مباحث مهم فلسفه‌ی علم در دنیای معاصر، بحث از روش تولید معرفت، می‌باشد.

ب) تأثیر دین در فرهنگ بنیادی

مسئله‌ی بعد، ارتباط بین دین و فرهنگ بنیادی جامعه است؛ در بررسی ارتباط دین با تمام موضوع‌های بنیادی که سازنده‌ی فرهنگ بنیادی جامعه هستند، بحث گسترده و طولانی است که هر یک از آن‌ها تخصص و علاقه‌ی ویژه‌ی خود را نیاز دارند. لذا به اشاره، به برخی موارد، توجه می‌نماییم؛

– **دین و فلسفه:** در خصوص ارتباط بین دین و فلسفه، همانند بسیاری از موضوع‌هایی از این دست، تفکرهای مختلف با یکدیگر رقابت می‌نمایند. برخی از نظریه‌پردازان از بی‌ارتباطی دین و فلسفه دفاع می‌نمایند.

در مقابل عده‌ای نیز تعامل و وابستگی متقابل بین فلسفه و دین را مورد تأکید قرار می‌دهند.

فلسفه بدون دین در وادی صوری‌سازی مطلق خود غوطه‌ور است و دین بدون فلسفه از شرّ جزم‌انگاری و تاریک‌اندیشی، محفوظ نخواهد ماند.^۱

در حوزه‌ی فلسفه اسلامی این مسأله با بالندگی بیشتری مورد توجه بوده است. در یکی از بررسی‌های انجام گرفته امکان و تحقق فلسفه‌ی اسلامی این گونه توضیح داده شده که فلسفه‌ی اسلام، می‌تواند از چهار جنبه در فلسفه، تأثیر مثبت بر جای گذارد:

۱- تأثیر در جهت‌دهی؛

۲- تأثیر در طرح مسأله یا تأثیر در مقام گردآوری؛

۳- تأثیر در ابداع استدلال؛

۴- تأثیر در رفع اشتباه.

اگر جوهر و گوهر فلسفه، معقولیت آرایش یافته و سازمان‌یافته جاری در قواعد فلسفی باشد، و از سوی دیگر پیوند بین عقل و ایمان مورد بررسی و تأکید قرار گیرد، در این صورت می‌توان نتیجه گرفت که عقلانیت مبتنی بر ایمان، می‌تواند معقولیت اسلامی را بر احکام فلسفی جاری بنماید. البته این امر لزوماً به معنای این نیست که معارف و حیانی در مقام داوری قضایای فلسفی حاکمیت پیدا می‌کنند، بلکه به معنای این است که عقلانیت حاکم در فلسفه با آموزه‌های اسلامی متناسب می‌باشد.

- **دین و فلسفه اخلاق:** از جمله فلسفه‌های مضاف، فلسفه اخلاق است، که ریشه‌ی اعتبار آن‌چه را که به عنوان اخلاق از آن‌ها یاد می‌کنیم را فراهم می‌کند. اینکه منشأ خوب و بد، زشت و زیبا در جوامع از کجا ناشی می‌شود؟ آیا می‌توان دین را مبدأ اخلاق دانست یا دین نیز خود مقهور قوانین و اصول اخلاقی است؟ آیا دین معارض با تعهدات اخلاقی است؟ آیا می‌توان دو حوزه برای دین و اخلاق بیان نموده و آنها را از یکدیگر تفکیک نمود؟... پاسخ‌های متفاوتی به سؤالات فوق داده شده است.

- **دین و روش‌سازی:** رابطه اسلام با «روش‌سازی» در عرصه‌های مختلف نیز از مسائل دشوار و تأثیرگذار در علوم است که مبتنی بر روش‌های یاد شده پایه‌ریزی می‌شود؛ از جمله تأثیر اسلام در روش استنباط دینی، از دشواری‌های مشابه تأثیر اسلام بر فلسفه، برخوردار می‌باشد.

در روش علوم دانشگاهی اعم از علوم تجربی و انسانی نیز، این مسأله قابل بررسی است که در جای خود با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار داده شده است.^۱

۱. میرچا الیاده، فرهنگ و دین، هیئت مترجمان.

باتوجه به تعریف و مصادیقی که برای فرهنگ عمومی، تخصصی و بنیادی بیان شد، ارتباط بین این سه فرع فرهنگ نیز روشن می‌شود. طبیعی است که فرهنگ بنیادی نسبت به فرهنگ تخصصی و فرهنگ تخصصی نسبت به فرهنگ عمومی از تأثیرگذاری بیشتری برخوردار است. هرچند از نظر کمی و شیوع گستردگی کمی، حوزه‌ی فرهنگ عمومی از گستردگی بیشتری نسبت به فرهنگ تخصصی و فرهنگ تخصصی نسبت به فرهنگ بنیادی برخوردار است. به همین دلیل در تحولات فرهنگی نیز باید در حد قابل توجهی تغییرات در فرهنگ عمومی را در تحولات فرهنگ تخصصی و تحولات فرهنگ تخصصی را مبتنی بر تغییرات رخ داده در فرهنگ بنیادی جستجو نمود.

مهندسی فرهنگی تنها در صورتی انجام یافته است که لایه‌های فرهنگ در یک نظم هماهنگ و بر محوریت تعالیم اسلامی به سر برند. این امر محتاج ارتقاء پژوهش‌های دینی از یک سو و یافتن ابزار جریان دین در سطوح سه‌گانه فرهنگ از سوی دیگر است.

۳- آثار محوریت دین در فرهنگ

مبتنی بر نظریه برگزیده در نسبت دین و فرهنگ و نیز تبیین سطوح یا انواع فرهنگ و ضرورت جریان دین در همه مراتب، می‌توان نتایج کاربردی‌تری از بررسی انجام شده به دست آورد. در گذشته پس از انقلاب، مباحث چالش برانگیزی در این حوزه، مطرح شده‌اند از جمله نسبت دین و توسعه فرهنگی؛ دین و تمدن؛ دین و جهانی‌سازی؛ دین و علم و مسایلی از این دست. به پشتوانه مطالب پیش گفته هم زمان دو نتیجه مهم به دست می‌آید: اولاً؛ صرف‌نظر از تفصیل هر یک از مباحث فوق، رویکرد اصلی قابل تعقیب در هر یک مشخص می‌شود. ثانیاً؛ چشم‌انداز مهندسی فرهنگی کشور نیز معلوم می‌گردد.

۳/۱- دین و توسعه فرهنگی

توسعه فرهنگی چیست؟ و چه ضرورتی دارد؟ توسعه فرهنگی را باتوجه به معنای یاد شده از فرهنگ می‌توان معنی نمود. فرهنگ، پذیرش‌های هنجاریافته اجتماعی است که در گستره باورها، عقاید و ارزش‌ها، رفتارها و در نهایت در نمادها تجلی می‌یابد بنابراین، توسعه فرهنگی به توسعه نمادها و ارتکازات

۱. مراجعه شود به: علیرضا پیروزمند، رابطه منطقی دین و علوم کاربردی، رساله سوم و نیز: علیرضا پیروزمند، روش تولید تعاریف کاربردی، ص ۲۰۱ تا ۲۰۶.

در سه بخش اندیشه، اخلاق و عمل، اطلاق می‌شود. مهندسی فرهنگی نیز باید به چنین توسعه‌ای در فرهنگ منجر شود.

توسعه فرهنگی از دیدگاه اسلام زمانی تحقق می‌یابد که تنوع و تکثر در مسایل یاد شده همراه با انسجام، بر محور تکامل پرستش اتفاق افتد. بینش صحیح در توسعه فرهنگی این است که بشر براساس جهت‌گیری صحیح یا فاسد در زندگی، می‌تواند بنیان‌گذار فرهنگی مطلوب یا فرهنگی پوسیده و رو به افول در جامعه باشد. به همین دلیل مسأله مدیریت توسعه فرهنگی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از سوی دیگر دو امر، مانع تحولات فرهنگی در جامعه می‌شود: اول: ثبات دین یا آموزه‌های دینی؛ دوم: اهمیت و ارزش ماندگاری فرهنگی؛ تغییرات فرهنگی - از نظر حجم و کیفیت - نباید به گسست فرهنگی منجر شود و ارتباط بین جامعه را با فرهنگ گذشته و مورد قبول خود، قطع نماید. ثبات دین نیز مانعی برای توسعه فرهنگی محسوب نمی‌شود. مگر آن که با دو امر ضمیمه شود: ۱- ناقص بودن و فرازمانی نبودن آموزه‌های دینی ۲- عدم بالندگی در معرفت دینی.

پس از بیان ضرورت توسعه فرهنگی، ذکر پاره‌ای از موانع و در مقابل - در صورت رفع آن - عوامل توسعه فرهنگی نیز در روشن شدن بحث مفید به نظر می‌رسد. مهم‌ترین موانع توسعه فرهنگی عبارتند از:

مانع اول، جمود و تحجر؛

مانع دوم، خرافه‌گرایی در فرهنگ؛

مانع سوم، روحیه تقلیدی و مصرف‌گرایی در فرهنگ است؛

چهارمین مانع، اضمحلال سرمایه‌های فرهنگی در جامعه؛

مانع پنجم، نبود زیرساخت‌های فرهنگی مناسب؛

موانع یاد شده ما را به عوامل توسعه فرهنگی نیز رهنمون می‌سازد. چه اینکه غلبه بر رفع هر یک از موانع فوق در حقیقت کشور را یک گام به توسعه فرهنگی نزدیک نموده است، اما جان کلام این است: جامعه‌ای به توسعه فرهنگی نائل می‌شود که کمال‌خواه و خدامحور باشد. البته در مقام تحقق، آنچه توسعه فرهنگی را ضمانت می‌بخشد، «سیاست‌گذاری»، «برنامه‌ریزی» و «مدیریت فرهنگی» است.

۳/۲- دین و تمدن‌سازی

از پیامدهای دیگر محوریت دین در فرهنگ‌سازی، توجه به ارتباط بین دین و تمدن‌سازی است. بین فرهنگ و تمدن ارتباط نزدیکی وجود دارد، و حتی برخی آنها را یکسان دانسته‌اند.

از آنچه به «هگل» نسبت داده شده است، می‌توان تفاوت در حیطة تمدن و فرهنگ را استفاده نمود. اما بعضی دیگر در نقطه مقابل این تفکر، فرهنگ و تمدن را به معنایی یکسان به کار بردند. بیشتر آن‌ها از تعریف «تایلر» استفاده کرده‌اند.

از منفصل یا یکسان دانستن فرهنگ و تمدن که بگذریم، عمده نظریات، معطوف به پذیرش دوئیت بین فرهنگ و تمدن است. اما نه دوئیتی که به انفصال بیانجامد، یا ارتباطی که به یکسانی منجر شود. هرچند در درون این تحلیل نیز تفاوت دیدگاه کم نیست.

بالاخره دسته‌ای از اظهارنظرها وجود دارد، که در عین تفاوت قائل شدن بین فرهنگ و تمدن، به گونه‌ای آنها را مکمل یکدیگر دانسته است.^۱

به هر صورت مبتنی بر تعریف بیان شده برای فرهنگ، تعریفی که از تمدن می‌توان ارائه داد، محیط زیست انسانی است. محیط زیست انسانی مجموعه عوامل و شرایط و ساختارها و نهادها و سازمان‌هایی است، که انسان در بستر آن و به وسیله آن به ارضاء نیازهای خود می‌پردازد. تمدن جنبه عینی و تجسمی فرهنگ است. تا فرهنگ در قالب تمدن ظهور نیابد، امکان تحقق عینی نخواهد یافت، و بستر لازم برای تحقق آرمان‌ها، الگوها و ارزش‌هایی که در آن فرهنگ مطلوب شناخته شده است فراهم نمی‌آید.

در نتیجه مشابه ارتباطی که بین دین و فرهنگ پذیرفته شد، بین دین و تمدن نیز پذیرفته می‌شود. به همان میزان که می‌توان از فرهنگ اسلامی و غیراسلامی سخن گفت، می‌توان از تمدن اسلامی و غیر اسلامی نیز سخن به میان آورد. به همین دلیل مهندسی فرهنگی کشور لزوماً باید به ساختن تمدن اسلامی منجر شود. تنها در این حالت است که فرهنگ اسلام از حرف و کاغذ به تصمیم، عمل و نماد و در یک کلمه الگوی واقعی زندگی تبدیل شده است.

۳/۳- دین و جهانی‌سازی

مهندسی فرهنگی کشور حتماً باید با در نظر داشتن روند جهانی‌سازی طراحی شود. از سوی دیگر مبتنی بر نظریه برگزیده در نسبت دین و فرهنگ از دیگر مسائلی که - به دنبال محوریت یافتن دین

۱. چنگیز پهلوان، فرهنگ‌شناسی، ص ۶۲.

در فرهنگ‌سازی - اهمیت پیدا می‌کند، موضعی است که از نگاه دین‌داری به مقوله جهانی‌سازی باید داشت.

قدر مشترکی که در موج جهانی‌سازی مشاهده می‌شود، کم‌رنگ شدن مرزهای جغرافیایی، نژادی و مرزهای مذهبی در ارتباط بین فرهنگ‌ها و تمدن‌ها با یکدیگر است.

جهانی‌سازی با ماهیتی دوگانه به شکل پیچیده‌ای ظاهر گردیده است، از یک‌سو با پذیرش خرده فرهنگ‌ها و توانایی‌های محلی، جهان را به سوی کثرت‌گرایی سوق می‌دهد و از سوی دیگر با برجسته کردن یک فرهنگ خاص، فرهنگ‌ها و هویت‌های بخشی و محلی را تحت تسخیر و تأثیر خود قرار می‌دهد. جهانی‌سازی دارای ابعاد متنوع و جامع سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی است.

برخی از اندیشمندان غرب از جمله «توین بی»، با صراحت بیشتری، ماهیت فرهنگ جهانی غالب را بیان نموده‌اند. «آرنولد توین بی» تاریخ‌نویس انگلیسی در کتاب «مطالعه تاریخ» چنین آورده است: «ما فرزندان تمدن غربی امروزه تنها به پیش می‌رویم و هیچ چیز جز تمدن‌های فرو ریخته در اطرافمان نیست... تا آنجا که ما می‌دانیم شانزده تمدن تاکنون نابود شده‌اند و نه تمدن دیگر در حال احتضارند».^۱ دائرةالمعارف امریکانا نیز روند موجود را به سمت محو شدن انواع فرهنگ‌ها پیش‌بینی می‌کند: «به هر حال تنوع مطلق فرهنگ‌ها در روی زمین ظاهراً محو می‌گردد. گسترش روش‌های جوامع صنعتی غرب در سطح جهان بسیاری از تفاوت‌های کم‌نظیر را به بهای جایگزینی اشکال شهرهای صنعتی تحت تأثیر خود قرار داده است».^۲

مهم این است که پس از شناخت اجمالی این پدیده، بتوان موضع کلان خود را نسبت به چگونگی مواجهه با آن مشخص کرد. چند احتمال در این رابطه قابل تصور است؛

- ۱- انقطاع از وضعیت جهانی موجود.
- ۲- پیوند و همراهی کامل با شرایط موجود.
- ۳- تلاش برای یافتن جایگاهی حاشیه‌ای در منظومه‌ی جهانی موجود.
- ۴- تلاش برای یافتن موقعیتی هم‌سنگ با فرهنگ‌های رقیب.

^۱ . Arnold Toynbee, A Study of History: abridged by D.C: somervell. (oxford, Oxford university Press, ۱۹۴۶), pp. ۵۵۲-۴

به نقل از حسین بشیریه، نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم، ص ۱۴۲.

۲ . محمدتقی جعفری، فرهنگ پیرو- فرهنگ پیشرو، ص ۴۹-۵۰.

۵- تلاش برای جهانی‌سازی فرهنگ اسلام و به حاشیه راندن فرهنگ مادی غالب موجود.

مبنتی بر مبانی اندیشه دینی فرهنگ اسلام، فرهنگی جهان شمول است که قدرت پاسخ‌گویی به نیازهای بشر را در همه‌ی زمان‌ها دارد. فرهنگ اسلام، فرهنگی است که غایتی روشن برای جوامع بشری ترسیم نموده و آن چیزی جز ظهور دولت جهانی و عدل مهدوی نیست و وضعیت موجود و آینده بشریت نیز گسسته از آن هدف غایی که به سمت آن حرکت می‌نماید، نیست. فرهنگ اسلامی، فرهنگی است که با فرهنگ منحنی مادی سرآشتی‌پذیری ندارد و درصدد است تا بساط کفر و نفاق را از جهان برچیند. در مقابل نیز فرهنگ مادی، تحمل پذیرش هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با فرهنگ ناب اسلامی را ندارد و این امر، هم از منابع اسلامی و اعتقادی و هم از تجربیات گذشته‌ی رویارویی تاریخی این دو فرهنگ قابل استناد است. بر این اساس با نگاهی به آینده باید گام‌های فعلی را واقع‌بینانه و استوار برداشت. نگاه به آینده این است، که توان اسلام در ایجاد فرهنگ و تمدنی نوین و نجات‌بخش برای بشریت به مراتب بیش از فرهنگ غربی است، فرهنگ غرب صرفاً با تکیه بر عقل و تجربه ناقص بشر توانسته است به دستاوردهای کنونی نایل شود؛ اما تحقق این آرمان تدریجی و متکی بر توانمندی‌های فعلی است. این مسأله امری نیست که به صورت دفعی و به سرعت اتفاق افتد، لذا نظریاتی هم‌چون تفکر پیش‌گفته، می‌تواند به‌عنوان اقدامی برای دوران‌گذار، مورد تأکید و پذیرش باشد؛ اما توقف در چنین رویکردی و آن را به‌عنوان نقطه مطلوب برشمردن به نظر خطا می‌رسد^۱

البته تقویت این اندیشه به آن معنا نیست که باب تبادل فرهنگی و فرهنگ‌پذیری را به طور مطلق بسته یا غلط فرض نمائیم. بسته به کدامیک از مؤلفه‌های فرهنگی در چه صورتی و در چه شرایطی مورد پذیرش قرار گیرد. مواضع مختلفی قابل اتخاذ است. قطعاً هیچ فرهنگی را نمی‌توان کاملاً سیاه و تاریک و فرهنگ دیگری را کاملاً روشن و بی‌نقص دید. اما آنچه مسلم است اینکه نمی‌توان مهندسی فرهنگی کشور را بدون شناخت هوشمندانه و آینده‌نگر تحولات فرهنگی در عرصه جهانی به انجام رساند.

در انتها باید تذکر داد آنچه گفته شد وضعیت ایده‌آل و آرمانی تأثیرگذاری دین در فرهنگ‌سازی است اما واقعیت جامعه همواره با این ایده‌آل فاصله دارد. با این وصف نظریه مطرح شده این خاصیت را

۱. علیرضا پیروزمند، گفتگوی تمدن‌ها و پدیده جهانی‌شدن، همایش بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها، ص ۲۱-۱۸ از اصل مقاله، (توجه: این مقاله در مجموعه مقالات همایش بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها از منظر جوانان در سال ۱۳۸۳ به صورت ناقص درج گردیده و بخش مربوط به این بحث در آن موجود نیست).

دارد که جهت‌گیری صحیحی در مهندسی فرهنگی کشور ایجاد نماید تا روز به روز فرهنگ‌سازان و جامعه‌سازان خود را به آن نزدیک نمایند. اگر این مقاله توانسته باشد شاقول حرکت در مهندسی فرهنگی را در مقیاس کلان ارایه نماید، رسالت خود را به انجام رسانده است. قهراً هم قطعات مورد اشاره در متن مقاله و هم معیار ارایه شده، به پهنای فرهنگ و مهندسی فرهنگی قابل تفصیل است.

والسلام علیکم ورحمة الله

علیرضا پیروزمند

عضو هیئت علمی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی قم

آذرماه ۱۳۸۵

ذیقعدہ ۱۴۲۸

فهرست منابع

۱. Arnold Toyebee, A Study of History: abridged by D.C: somervell. (oxford, Oxford university Press, ۱۹۴۶), pp. ۵۵۲-۴
۲. آگبرن و نیم کف، زمینه جامعه‌شناسی، اقتباس از ا. ح. آریان‌پور، ص ۴۳۰.
۳. به نقل از حسین بشیریه، نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم، ص ۱۴۲.
۴. پژوهشکده تحقیقات اسلامی، مردم‌شناسی فرهنگی، سال ۸۲، ص ۱۰۷-۱۰۹.
۵. تفصیل بیشتر این مطالب در کتاب رابطه منطقی دین با علوم کاربردی از همین نویسنده، در رساله اول و سوم آمده است، انتشارات امیرکبیر.
۶. چنگیز پهلوان، فرهنگ‌شناسی، ص ۶۲.
۷. ر.ک: ریمون آرون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، ص ۳۸۶-۳۷۵، همچنین: لیوایس، کوزر، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محمد محسن ثلاثی، ص ۲۰۰.
۸. عبدالکریم سروش، مدارا با مدیریت، ص ۲۰۰.
۹. علیرضا پیروزمند، گفتگوی تمدن‌ها و پدیده جهانی‌شدن، همایش بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها، ص ۲۱-۱۸ از اصل مقاله، (توجه: این مقاله در مجموعه مقالات همایش بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها از منظر جوانان در سال ۱۳۸۳ به صورت ناقص درج گردیده و بخش مربوط به این بحث در آن موجود نیست).
۱۰. فخر رازی، التفسیر الکبیر، مفاتیح الغیب، ج ۱۷، ص ۹۳.
۱۱. محمدتقی جعفری، فرهنگ پیرو- فرهنگ پیشرو، ص ۴۹-۵۰.
۱۲. محمود اصغری، اندیشه حوزه، دین، توسعه، عدالت، سال هفتم، شماره دوم، ص ۳۶ و ۳۸.
۱۳. مراجعه شود به: علیرضا پیروزمند، رابطه منطقی دین و علوم کاربردی، رساله سوم و نیز: علیرضا پیروزمند، روش تولید تعاریف کاربردی، ص ۲۰۱ تا ۲۰۶.
۱۴. مرتضی مطهری، احیاء تفکر اسلامی، ص ۱۷ و ۱۸، (به نقل از منبع پیشین، ص ۲).
۱۵. مسعود موحدی، گزارش تعیین ویژگی‌های فرهنگ ملی - اسلامی، فصل ۳، ص ۷۴.
۱۶. منصور وثوقی؛ علی اکبر نیک‌خلق، مبانی جامعه‌شناسی، ص ۲۴۸.
۱۷. مهدی بازرگان، آخرت و هدف بعثت انبیاء، ص ۳۷.
۱۸. میرچا الیاده، فرهنگ و دین، هیئت مترجمان.